

مدنیت علیه محافظه کاری، همبستگی علیه تفرقه درباره‌ی فصل مغفول تاریخ همبستگی در ایران و دشمنان آن

آرمان ذاکری^۱



به مناسبت ۵۰ امین روز اعتراضات مدنی کارگران هفت‌تپه



۱- برای ۵۰امین روز متوالی، در گرمای گاه بیش از ۵۰ درجه‌ی خوزستان، حقوق‌شان را مطالبه می‌کنند. حالا دیگر همه پذیرفته‌اند که در هفت‌تپه هیچ اقدامی علیه امنیت ملی صورت نمی‌گیرد. هیچ دشمن خارجی در صفوف کارگران نفوذ نکرده است. هیچ توطئه‌ی عجیب و غریبی در کار نیست. این ماجرا در مورد اعتراضات معلمان و روشنفکران و دانشجویان هم صدق می‌کند. احالهی مشکلات به بیرون، همواره مانع اصلاح درون و عامل انباشت مشکلات بوده است. در هفت تپه ماجرا یک چیز بیش نیست: برنامه‌ی نادرستی - خصوصی‌سازی - که حاصل «خوب» و «بد» آن کار را به این‌جا کشانده است. نتیجه‌ی خصوصی‌سازی در ایران، مالکیت امثال اسدبیگی‌هاست. سیاست‌های امنیتی با به سکوت کشاندن صدای بخش‌های مدنی جامعه، فقط منافع همان‌ها را تأمین کرده است. الیگارش‌ی فاسد ثروتمندی که همواره خود را زیر لوای چتر حفاظتی ارزش‌ها پنهان کرده است، از آنها مشروعیت و اقتدار و امکان پاسخ‌گو نبودن گرفته است؛ هرچند نسل جدیدش گاه حتی ظواهر سبک زندگی ارزشی را هم دیگر رعایت نمی‌کند. نگاهی به سرنوشت برخی قضات در سال‌های اخیر نشان می‌دهد در جاهایی که قدرتی انباشته و غیرپاسخگو، احکامی تند و تیز صادر کرده است، مسائل دیگری هم وجود داشته است. ناکارآمدی سیاست‌های امنیتی در مواجهه با کنشگران مدنی به کنار؛ حالا چون برای عده‌ای محرز شده است سیاست‌های عالی‌ای در کار است که همه باید همان را بپذیرند، بازی تکراری و خسته‌کننده‌ی «تعارض منافع» و «خصوصی‌سازی نادرست» را به راه انداخته‌اند و با تکرار عین کلام نولیبرال‌ها باز آدرس غلط می‌دهند. نولیبرال‌های وطنی همواره از دوگانه‌ی خصوصی‌سازی خوب / خصوصی‌سازی بد سخن گفته‌اند و حالا این ادبیات رسمی همه‌ی جناح‌ها در حاکمیت است. آن‌ها در جست‌وجوی «سرمایه‌داری خوب»، می‌خواهند این بار به‌دقت «پایش اهلیت» کنند تا به اصطلاح خطاهای گذشته را تکرار نکنند و آنچه از اموال دولت باقی مانده را به «اهلش» واگذار کنند: سرمایه‌داران خداترس و انقلابی و ارزش‌مدار: آن‌ها قرار است نتایج «واقعی» اجرای «درست» سیاست‌های اصل ۴۴ باشند. برنامه، همان برنامه است. نولیبرال‌های «انقلابی» که حالا اینجا و آنجا در ساختارهای حاکمیت هم تکثیر شده‌اند به شکل دادن به یک طبقه‌ی سرمایه‌دار و مدیر مدافع انقلاب می‌اندیشند. آن‌ها نسل جدید به اصطلاح کارآفرین (همان سودآفرین)‌هایی‌اند که قرار است مالک همه

چیز شوند، دولت ناکارآمد را کوچک کنند و در حاکمیتی یک‌دست هم اقتصاد داخل را سامان دهند وهم در برابر دشمن مقاومت کنند. در حالی که همه تأکید می‌کنند فساد، ساختاری است، مدافعان «خصوصی‌سازی درست» حتی پاسخ نمی‌دهند چگونه در شرایط فساد ساختاری، فرشته‌های نجیب و خداترس سرمایه‌دار، بر مفسدین نابکار غلبه خواهند کرد و اموال دولت را از آن خود خواهند کرد؟ یک‌دست شدن حاکمیت، فساد را از آن چه هست به مراتب بدتر خواهد کرد، حتی اگر همان «تعارض منافع» را جدی بگیرند. برای کارگران اما این حرف‌ها مهم نیست. کارگران، حقوق‌شان را مطالبه می‌کنند. در مدنی‌ترین شکل ممکن؛ با صبر و حوصله‌ای مثال‌زدنی. در الگوهایی که هیچ «اغتشاشی» با هیچ تعبیر و تفسیری در آن نیست. نه فقط در هفت‌تپه که در هپکو و برخی پالایشگاه‌ها و صنایع دیگر. حالا آهسته‌آهسته اجماعی به وجود آمده است که برخورد با آنها مسئله‌ای را حل نمی‌کند. کارگران، حقانیت خود را با اعتراضات مداوم و مدنی‌شان اثبات کرده‌اند. زمان شنیده شدن صدای آنان است؛ زمان آزادی نمایندگان آنها.

۲- طبقه‌ی متوسط ایران یکپارچه از «مدنیت» دفاع نمی‌کند. چرا؟ دیگر نمی‌توان طبقه‌ی متوسط را به‌ضرورت حامیان مدنیت و تغییر و آزادی و دموکراسی دانست. اگرچه همچنان می‌توان سویه‌های دموکراتیک را در مشارکت بخش‌هایی از طبقه‌ی متوسط در کنشگری‌های جمعی مانند دفاع از حقوق برخی زندانیان و کولبرها و ابراز همبستگی با حرکت‌های مدنی مشاهده کرد، اما طبقه‌ی متوسط محافظه‌کار پدیده‌ی جدیدی است که می‌بایست مستقلاً موضوع تحلیل قرار گیرد. طبقه‌ای که هر روز فقیرتر و محافظه‌کارتر می‌شود. هر چه بیشتر اموال خود را از دست می‌دهد و فقیرتر و بی‌آینده‌تر می‌شود، در هراس از دست دادن باقیمانده‌ی دارایی‌هایش، فردگراتر، متفرق‌تر و خودخواه‌تر می‌شود. «بورس» آخرین راه نجاتی است که بخش بزرگی از طبقه‌ی متوسط ایران حالا فوج فوج، برای رستگاری به آن وارد می‌شود. صبح هر روزش را با «منفی» و «مثبت» بودن شاخص‌ها آغاز می‌کند و در شبکه‌های مجازی مشغول رد و بدل کردن تحلیل‌های تکنیکال و فاندمنتال است. نسل جدید سلبریتی‌های اقتصادی، «پیشوا»ها و «مرشدها»یی که هنرشان درست پیش‌بینی کردن است، حالا

جای خودشان را در کنار سلبریتی‌های هنری و ورزشی باز می‌کنند. آنها به طبقه‌ی متوسط یاد می‌دهند که چگونه هزارتومان را دو هزارتومان کند و دوهزارتومان را هشت‌هزار تومان و همین‌طور به شکل تصاعدی پول‌ها بیشتر می‌شوند. کلاسهایشان حتی در ایام کرونا، در فضاهای مجازی اقبال گسترده‌ای پیدا کرده است. می‌گویند بازده بازار بورس در سال گذشته بیش از ۶۰۰ درصد بوده است؛ افزون از ۴ برابر بازار طلا. سوژه‌ی نولیبرال راه یک‌شبه جستن را در بورس یافته است؛ بدون «کار» و «زحمت» و «تولید»؛ بی‌خبر از اعتصاب و اعتراض و هفت‌تپه و هپکو و پالایشگاه‌ها و بقیه. اخلاقیات کار بیش از پیش تضعیف می‌شود. وقتی می‌شود بدون کار کردن پول‌دار شد چرا باید کار کرد؟ این خود یک فرهنگ است؛ در تعارض با همه‌ی ارزش‌هایی که از صبح تا شب رسانه‌های فرهنگی نظام تبلیغ می‌کنند. همچون همیشه در سه دهه‌ی گذشته، «سیاست اقتصادی» علیه «سیاست فرهنگی» عمل می‌کند. از معایب بخش بزرگی از جامعه‌ی ایران و از جمله نخبگان و سیاستگذاران آن پذیرش هر پدیده‌ی جدید بدون تأمل انتقادی در آن است. بورس جدیدترین این پدیده‌هاست. این بار اجماعی در میان همه‌ی بخش‌های حاکمیت به وجود آمده است تا آخرین مرحله‌ی سیاست نولیبرال یعنی بسط بازارهای مالی، بدون هیچ مخالفی در هیچ بخشی از حاکمیت، از هر گروه و هر جناح پیش برود. این روزها را نباید فراموش کرد؛ همه‌ی جناح‌ها موافق «بورس‌پذیر» کردن همه‌چیز و نیز مردم‌اند.

۳- نظریه‌ی «حاکمیت دوگانه» از توضیح برخی مهم‌ترین ابعاد «اجماع»‌های کلان در سیاست‌های اقتصادی کشور ناتوان است. این نظریه را باید تکمیل کرد. اختلافات جدی در برخی ابعاد سیاست‌های خارجی - به‌خصوص از منظر تبعات آن از حیث جنگ و صلح با منطقه و جهان - و سیاست‌های فرهنگی - از حیث قرائت از دین و تبعات آن برای برخی آزادی‌های اجتماعی و سیاسی ولو به شکل محدود - بین نیروهای سیاسی درون ساختار حاکمیت را نباید نادیده یا دست‌کم گرفت. اما به‌غلط به افکار عمومی گفته می‌شود که در ساختار قدرت شکاف‌های چنین و چنانی وجود دارد که «هرگونه» تصمیم‌گیری بزرگ را ناممکن می‌کند. به‌غلط گفته می‌شود «همه»‌ی بوروکراسی قفل شده است. این تصویرسازی بخش مهمی از واقعیت را می‌پوشاند و اجازه‌ی تحلیل «منطق معینی» را که باعث اجماع بر جابه‌جایی‌های بزرگ مالی و ریل‌گذاری‌های جدید

اقتصادی می‌شود از ما سلب می‌کند. این تصویر به کار دو جناح اصلاح طلب و اصول‌گرا می‌آید که طرفداران خود را حول ترس از دیگری متحد و منسجم کنند، در حالی که بیش از هر زمان دیگر شبیه هم‌اند و جامعه این را فهمیده است. قاب نظری «حاکمیت دوگانه»، از تحلیل «اجماع اقتصادی» عاجز است: اجماعی نولیبرال که همچنان شکسته نشده و با قوت در مسیر خود پیش می‌رود و بخش بزرگی از سرنوشت ما را تعیین کرده و می‌کند. مدافعان ایده‌ی «حاکمیت دوگانه» و بن‌بست‌های ناشی از آن چه در جناح اصلاح طلب و چه در جناح اصول‌گرا نه می‌توانند منطق اجماع بر سیاست‌های اصل ۴۴ (خصوصی‌سازی) را توضیح دهند، نه منطق اجماع بر بورس‌پذیر کردن مردم؛ نه منطق اجماع بر موقتی‌سازی قراردادهای نیروی کار؛ نه منطق اجماع بر عقب‌نشینی از حوزه‌های آموزش و بهداشت و نه منطق ممانعت از تشکیل یابی نیروهای کار به خصوص در میان کارگران و معلمان. پرسش ساده است: چه نظام منافی از عرضه‌ی هزاران میلیارد سرمایه در بازارهای مالی سود می‌برد؟

۴- بورس، مکان پرورش شهروندان محافظه‌کار است. در همه‌ی تحلیل‌های ابتدایی که درباره‌ی بورس آموزش داده می‌شود این گزاره مدام تکرار می‌شود «بورس، نیازمند ثبات است.» تنش، باعث سقوط بورس می‌شود. جمعیتی که «بورس‌پذیر» می‌شود، خواه‌ناخواه ثبات خواه می‌شود: خواهان حفظ وضع موجود. به یک دلیل خیلی ساده: تغییر، به او ضرر می‌رساند. آنها خواهان صلح و آرامش‌اند. هم از جنگ می‌هراسند و هم از هر شکلی از ناآرامی داخلی. بورس‌پذیر شدن، فرآیند تربیت شهروند سربه‌راه و محافظه‌کار است: شهروند مطالبه‌گر امنیت. شهروندی که امنیت را بر دموکراسی، آزادی، عدالت و هر ارزش دیگری ترجیح می‌دهد. چون امنیت است که منافع او را تأمین می‌کند. به همین دلیل هم طرفدار مذاکره‌ی خارجی و صلح است و هم روی خوشی به اعتراض خیابانی نشان نمی‌دهد. مخالفت بی‌هزینه در فضای مجازی را انتخاب می‌کند. گفته می‌شود در حال حاضر در ایران ۱۵ میلیون کد بورسی فعال وجود دارد. تاکنون با هزار و یک ترفند و مداخله، جلوی آشکار شدن تأثیرات بی‌ثباتی‌ها بر بورس گرفته شده است تا ضرر و زیانی متوجه بورس‌پذیر شده‌ها نشود. با واپسته شدن هر چه بیشتر به بورس، بخش بزرگی از طبقه‌ی متوسط تا قبل از مواجهه با چنین ضرر بزرگی

با کندی و تعلل از مدنیت کارگران و معلمان و دانشجویان حمایت خواهد کرد. اما ضرر کلی جمعیت بزرگی از بورس‌پذیرشده‌ها، آنها را طغیان‌گر خواهد کرد.

۵- گارد قدیم سیاسی کشور (اصلاح طلب یا اصول‌گرا) حاضر به بازاندیشی نیست. گارد جدید هم چشم‌بسته از مافوق تبعیت می‌کند. به همین دلیل بخش‌های محافظه‌کار طبقه‌ی متوسط و نمایندگان آنها در میان دانشگاهیان و روشنفکران و گروه‌های سیاسی، اعم از اصلاح‌طلب و اصول‌گرا، اجماعی دارند تا اشکال مختلف کنش‌گری مدنی مؤثر در جامعه را طرد کنند و حتی الامکان به حاشیه برانند. هنگامی که کارد به استخوان می‌رسد و اوضاع خیلی خراب می‌شود و به اصطلاح خودشان از دست در می‌رود، از سر ناچاری ادای همراهی و دلسوزی در می‌آورند، اما هیچ مسئله‌ای را حل نمی‌کنند. یک خط بازاندیشی اساسی در روندی که کار را به اینجا رسانده است، در گذشته خودشان- در هیچ یک از آنها دیده نمی‌شود. آن‌ها از همه‌ی اقشار مدنی جامعه‌ی ایران، آن‌ها که تشکل ساخته‌اند و ایستاده‌اند و این‌جا و آن‌جا شعله‌های امید را در میان معلم و کارگر و دانشجو، زنده نگاه داشته‌اند و شور زندگی را در دفاع از حداقل‌های مسلم حقوقی‌شان متجلی ساخته‌اند، گسسته‌اند. هر روز درباره‌ی امید حرف می‌زنند و امید جاری جامعه را که از همین فعالیت‌های صنفی جوانه زده است، نمی‌بینند. مدام به مدنیت فرا می‌خوانند و اسطوره‌های زنده‌ی مدنیت را نمی‌بینند. مدعی ضرورت تفکیک معترض از اغتشاش‌گراند اما در برابر مدنیت معلم و کارگر و دانشجو، سکوت می‌کنند و به «هزینه‌های» فراوانی که «نیروهای مدنی» همین روزها می‌پردازند اعتراض نمی‌کنند. دفاع از معلمان و کارگران در میان آنها هر چه بیشتر کم‌رنگ‌تر می‌شود و دشمنی با «همبستگی اجتماعی» بیشتر.

۶- بخش بزرگی از طبقه‌ی متوسط علاوه بر محافظه‌کار بودن متفرق نیز هست. بازمانده از موفقیت و منزلت و ثروت، کینه‌توز و نفرت‌پراکن می‌شود. سلطه‌ی اشکال نوین فضای مجازی مانند توئیتر، او را وادار به کوتاه‌نویسی، موضع‌گیری‌های کوتاه، سریع، تهاجمی و ویران‌گر می‌کند. در این فضا به هیچ‌کس رحم نمی‌شود. مؤسس جمعیت خیریه باشد، یا روزنامه‌نگار از کار بیکار شده در جست‌وجوی کار، فلان زندانی سابق و فعلی سیاسی، فلان چهره‌ی محترم روشنفکری یا استاد برجسته دانشگاه هیچ

فرقی نمی‌کند. همگی به کمترین بهانه‌ای آماج «هزلِ خشنِ کلام» قرار می‌گیرند که سکه‌ی رایج فضای مجازی است. متهم می‌شوند، فحش می‌خورند و مسخره می‌شوند. طبقه‌ی متوسط محافظه‌کار سرمایه‌های اجتماعی و فرهنگی جامعه را با قساوتی هر چه تمام‌تر سلاخی می‌کند. روشنفکران را طرد می‌کند و به آغوش سلبریتی‌ها می‌خزد و پای تحلیل «پیشوا»های تحلیل بورس می‌نشیند. در جهانی که هر نیروی مدنی به طرفه‌العینی، با هر خبر و تحلیل و پیچ‌پچی، به عین کثافت بدل می‌شود، هر جمع سه نفره، به چند اشعاب بدل می‌شود و سیل حرف و حدیث و توطئه‌اندیشی و بدگمانی شروع می‌شود. منطقی‌ترین طردکننده‌ی «خودی» و «غیر خودی» همه جا در طبقه‌ی متوسط بازتولید شده است. دوران تفرقه است.

۷- باید از «مدنیت» دفاع کرد و به «همبستگی» فراخواند. در گسیختگی جامعه، در نابرابری فزاینده، اکثریت مطلق جامعه بازنده‌اند. روشنفکری در جهان معاصر زمانی متولد شد که «تعهد اخلاقی» باعث شد جمع بزرگی از چهره‌های فرهنگی و سیاسی از میان دانشگاهیان و هنرمندان و رمان‌نویسان و فعالان اجتماعی و ... فارغ از اختلافات جدی فکری میان خودشان در دفاع از حقوق کاپیتان دریفوس، افسر یهودی ارتش فرانسه به میدان بیایند. اسامی امیل زولا، مارسل پروست، آنا تول فرانس، امیل دورکیم، لئون بلوم، لوسین هر، الی هالوی، اکتاو میرابو، شارل پگی، کلود مونه، لوسین لوی برول، آندره ژید، استفان مالارمه، ژولین بندا، فرانسوا سیمیان، ژرژ سورل، مارسل موس، ژان ژورس و خیلی‌های دیگر در این ماجرا در زمره‌ی حامیان دریفوس دیده می‌شود. ادیب و روشنفکر و دانشگاهی و سوسیالیست و لیبرال. آنهایی که برای دفاع از دریفوس به میان آمدند نه از عقاید دریفوس آگاه بودند، نه چندان موافقت و همدلی با ارتش و ارتشی داشتند و نه محتوای عقاید مذهبی دریفوس برایشان اهمیت داشت. «همبستگی»، بر سر دفاع از «حقوق» یک «انسان» فارغ از اعتقادات و کنکاش در کارنامه‌ی عمل و گذشته و روابط و پیوندها و هر چیز دیگری بود که ایده‌ی «مدنیت» را گام بلندی به پیش برد. رفتار مدنی، رفتاری است که از حقوق انسانی همان کسی دفاع می‌کند که بیش از همه با او فاصله‌ی فکری و عملکردی دارد. سرزنش قربانی، یا حمله به افرادی که خود مورد ظلم قرار گرفته‌اند - آن هم در همان لحظه‌ی وقوع ظلم -

صفت رفتار مدنی نیست. همچنان که انحصار دفاع و بیانیه و کنش اعتراضی به همفکران و کسانی که عین خود مایند، چندان هنری نیست.

۸- سیاست باید خود را با «اصناف» هماهنگ کند. از ابتدای دهه‌ی ۹۰، با شدت گرفتن بحران‌های اجتماعی و اقتصادی، جامعه‌ی ایران با یک شیفت پارادایمی مهم روبه‌روست. چرخش از مسائل سیاسی منحصر به کسب قدرت سیاسی به دست جناح‌های سیاسی رسمی به مسائل اجتماعی معطوف به قدرتمند شدن جامعه و احیاء حیات سیاسی از پایین و در خود جامعه. متناسب با این شیفت پارادایمی، دوگانه‌ی اصلاح‌طلب- اصولگرا و بازی‌های سیاسی آنها معنای خود را برای بخش مهمی از جامعه از دست داده است. به‌غلط گفته می‌شود که کارگران معترض در اینجا و آنجا فقط مطالبه‌ی نان و دستمزد دارند. آنها امروز فهمیده‌اند که مطالبه‌ی نان و دستمزد در گرو مطالبه‌ی مشارکت و نظارت دموکراتیک در مهم‌ترین عرصه‌های حیات اجتماعی و از جمله «سیاست‌گذاری» و «اداره»ی محیط‌های کار است. به همین دلیل با خصوصی‌سازی مخالفت می‌کنند. تقلیل مطالبات آنان به نان، خطای بزرگی است. خطا بودن آن به کنار؛ مسئله‌ای را هم حل نمی‌کند. کسانی که این روزها فکر می‌کنند مسائل جامعه‌ی ایران را می‌توان از بالا و به یمن مذاکره و سازشی دیر یا زود حل کرد، اثرگذاری مستقل متغیرهای مدنی درون جامعه را دست کم گرفته‌اند. صلح با جهان در جهانی بدون ترامپ و صلح در منطقه‌ای عاری از نزاع شیعه و سنی، اگرچه بسیار مهم است، اما به تنهایی قادر به حل بخش بزرگی از مسائل جامعه‌ی ایران نخواهد بود. جامعه‌ی ایران خود متغیر مستقلی است که نمی‌توان آن را نادیده گرفت. جامعه‌ای که آهسته آهسته، نیروهای جدیدی در آن معنا می‌آفرینند. معلمان، کارگران و دانشجویان در پیوند با بخش‌هایی از روشنفکران مهم‌ترین نیروهای مدار تغییرات دموکراتیک مسالمت‌آمیز در جامعه امروز ایران‌اند. آنها جامعه‌ی ایران را در برابر گسیختگی درونی و تهاجم بیرونی مقاوم می‌کنند. آنها به «کار» ارزش و معنا می‌دهند. از خودگذشتگی درونی می‌کنند و جمع می‌سازند. سایر بخش‌های جامعه از احزاب گرفته تا جریان‌های سیاسی و اساتید دانشگاه و روشنفکران و هر نیرویی که به خیر عمومی فردای جامعه ایران می‌اندیشد به معنای دقیق کلمه باید «پشت سر» آنها قرار گیرد و «همبستگی اجتماعی» را در دفاع از منافع آنها هر چه فراگیرتر و محکم‌تر کنند. مسائل آنها

مهمترین مسائل امروز ماست و باید به موضوع اصلی بحث و نقد و گفت‌وگو در فضاها
عمومی بدل شود. مطالبات آنها امروز خودِ خیر عمومی است.